



ن داد

سالن دست می‌زند، یکی از آنها داریوش مهرجویی است. بدون آنکه بخواهم از این فاجعه مهیب علت جوینی کنم و یا آن را تفسیر و تعبیر کنم، می‌خواهم بدانم، نفس این حادثه، برای اهالی هنر و کسانی که در سینما به دنبال سینما هستند، چه تاثیری خواهد داشت؟ پایانی شوک آور که چندی پیش در آسمانی شدن کیومرث پورا احمد نیز آن را تجربه کرده بودیم؟ متأسفانه در ۱۵ سال اخیر، فیلمسازان ایران نکته‌ای را کاملاً لمس کرده‌اند و آن تلاشی است که نمی‌دانم آگاهانه یا ناآگاهانه از طرف مسئولین فرهنگی کشور در حال انجام است، اینکه فیلمسازان با سابقه و به نحوی به درد بخور را پس بزنند و یا دور بزنند! و یا آنها را به نحوی در تنگنا بگذارند و ایزوله کنند و بیکردی که در نهایت باعث ناامیدی و افسردگی هنرمندان می‌شود. در چنین شرایطی وقتی در فواصل کوتاهی ما با کیس‌های چون خودکشی و قتل وحشیانه روبرو می‌شویم. بدون اینکه حتی بخواهیم انگشت اتهام به طرف هیچ کسی بگیریم - چرا که اصلاً نمی‌دانیم در واقعیت چه اتفاقی افتاده است، ظاهر امر که می‌گویند چند نفر هم برای این قتل وحشیانه استاد دستگیر شده‌اند - مراتب این حادثه در بین ما بازماندگان سینما، که خود را فرزندان مهرجویی‌ها می‌دانیم، موجی از افسردگی، ناامیدی و استیصال بوجود می‌آورد! مسئولان سیاسی و فرهنگی کشور باید یک تغییر اساسی در مسیری که در دو دهه اخیر پیش گرفتند، ایجاد کنند، و دیگر فیلمسازها را ایزوله و خانه نشین نکنند! اجازه دهند که فضای سینمای ایران مانند دهه‌های ۶۰ و ۷۰ و اوایل ۸۰ پر انرژی و پر تحرک باشد و سینمایی باشد پر شور و چندصدایی. سینما امروز فضای مرده‌ای دارد که حالا با این اتفاقات، افسرده‌تر، مضطرب‌تر خواهد شد. مرگ حق است، اما نه به این شکل و نه برای کسی که نه تنها یک فیلمساز حرفه‌ای بلکه شخصیت فرهنگی مهمی در ایران بود، او دست به قلم بود، کتاب می‌نوشت، روانیست که در پایان روی گلولی او چاقو بکشد! برای مایی که هنوز کار می‌کنیم، این حس بوجود می‌آید که آخرش چی؟ فایده این همه تلاش چیست؟ باید از فیلمسازان خودمانند یک ثروت مراقبت کنیم. مسئولان فرهنگی باید آنها را بخواهند و کمک کنند تا ایده‌های نساخته خود را بسازند. چرا که همین‌ها بودند که جاده سینما را آسفالت کردند که حالا موجی از جوانان در این جاده می‌آیند و می‌روند.

سوال آخر من، بیشتر جنبه اتمام حجتی را دارد که دلم می‌خواهد از طریق روزنامه صبا با تمام مخاطبان سینما دوست ایران داشته باشم و امیدوارم این اتمام حجت، فصل آخری باشد که دیگر بیش از این شاهد نباشیم، مردم سینماگران را نقد و یا قضاوت می‌کنند، به کرات بر خورده‌های قهرآمیز مخاطبان را با سینماگران شاهدیم، خصوصاً وقتی فیلمسازی پا به سن گذاشته و یا اینکه به هر دلیلی در دوره از کارنامه هنری خود اثر قابل دفاعی را ارائه نکرده است. مانند انتقادهای که به سینمای پورا احمد و یا لامینور اثر استاد مهرجویی داشتند. دوست داشتم این قصه انتظار معجزه همیشه‌گی از هنرمندان داشتن را این بار شما و اکاوی کنید تا فصل آخری باشد بر این روند تا دیگر شاهد رفتار قهرآمیز نباشیم.

احساس من این است که این روزها اینستاگرام و فیس بوک تبدیل به معضل شده‌اند. یعنی این ابزارها به ما اجازه می‌دهند که ما راجع به همه چیز قاطعانه اظهار نظر کنیم. در واقع نظرها درباره فیلم‌ها و فیلمسازان از طرف عموم مردم باید شفاهی باشد و آنچه که مکتوب و ثبت می‌شود باید از سمت نویسندگان، منتقدان و تئوریسین‌های حرفه‌ای سینما باشد. اینها هستند که می‌توانند نظرات مشخص و تعیین کننده درباره آثار را منتشر کنند. هیچ فیلمسازی در همه عمرش، فیلم خوب نساخته! فیلمهای او آخر عمر آلفرد هیچکاک هم خیلی خوب نبود، مانند فیلم توطئه خانگی و... در واقع هیچکاک شاهکارهای خود را قبلاً ساخته بود، آثاری چون پنجره عقبی، سرگیجه، بدنام، همین طور جان فورد که در کارنامه او هم فیلم بد دیده می‌شود؛ اتفاقاً جان فورد او آخر عمرش فیلمهای ضعیفی داشت مانند اپیزود چگونه غرب تسخیر شد و یا پائیز قبیله شاین که ابتدا فیلم خوبی نیست. فیلم بد ساختن بخشی از کارنامه همه فیلمسازهای جهان است. لامینور فیلم خوبی نبود و من هم آن را دوست نداشتم اما وقتی ما می‌گوییم داریوش مهرجویی او را با لامینور به یاد نمی‌آوریم! او را با دایره مینا، اجاره نشین‌ها، سارا، درخت گلابی و بانو و... به یاد می‌آوریم که هر کدام بخشی از خاطرات تصویری ما را تشکیل می‌دهد. هر فیلمسازی بالا و پایین دارد و این مسائل از اهمیت هنرمندی کسی کم و زیاد نمی‌کند. پس اصولاً باید دقت کنیم و زمانی که می‌خواهیم دست به تایپ بریم و راجع به فیلمها و فیلمسازها نظر دهیم، باید بدانیم و بشناسیم که درباره چه کسی صحبت می‌کنیم و چگونه باید حرف بزنیم.

فیلمی که دیگر پس از آن به طور کامل مسیرش را مشخص کرد و با کمی افت و خیز اما یکدست ادامه داد. از این نظر داریوش مهرجویی یکی از مهمترین و تاثیرگذارترین فیلمسازان تاریخ سینمای ایران بوده است و اولین فیلمسازی شد که اعتبار بین المللی کسب کرد، همان طور که در خارج از کشور نیز شناخته و جایزی از رزشمندی را کسب کرد. مهرجویی روی نسلی که من به آن تعلق دارم به شدت تاثیر گذاشته، در واقع نسل ما پیش از هر چیز به فیلمسازی چون مهرجویی، تقوایی و کیمیایی و... نگاه کرده است، همچنین او از معدود فیلمسازهایی است که اگر چه کارش را پیش از انقلاب شروع کرد اما توانست علیرغم همه محدودیت‌هایی که بر سر راهش بود، باز هم کارش را ادامه دهد، طوری که حتی می‌توان گفت مهمترین فیلمهای خود را بعد از انقلاب ساخت. نکته مهم دیگر اینکه او از جمله فیلمسازهای نادری است که موفق بود تا بین لحن و زبان شخصی خودش و ذائقه عمومی پل بزند و در نتیجه او فیلمسازی نبود که آثارش فقط سینه فیله‌ها، منتقدین و سینماگران آکادمیک را راضی کند، اغلب فیلمهای او با استقبال عمومی مردم روبرو شد و این یک موقعیت نادر است که کمتر فیلمسازی آن را تجربه خواهند کرد. مهرجویی مانند هیچکاک سینماگری بود که در حین آنکه دنیای خودش را می‌ساخت در عین حال عموم مردم را نیز جذب می‌کرد. در سالن‌های سینمایی دیده‌ام که تنها برای دو فیلمساز، وقتی اسمشان در تیتراژ می‌آید،

چالوس، پسر فقیری که بابای پولدار پیدا می‌کند یا دختر پولداری که به دنبال یک پسر فقیر بود تا عشق واقعی را با او پیدا کند و خیلی چیزهای دیگر که سینما را آشفته‌بازاری کرده بود از یک سالاد در آن همه چیز بود و نبود. درست در چنین شرایطی، مهرجویی با سینمای خود همه را شگفت زده کرد. یاد دارم در آن سال‌ها من پسر بچه‌ای ۱۰ الی ۱۱ ساله بودم که دوست داشتم فیلم‌های بهتری بینم در نتیجه فیلم‌های ایرانی اصلاً نمی‌دیدم! در همین شرایط ۲ الی ۳ فیلمساز ناگهان سینمای ایران را تکان دادند. اینها نسلی بودند از سینماگران تحصیلکرده و سینه آرت دیده و پیگیر که با چند فیلم رویکردنویی را به سینما تزریق کردند. فیلمهای چون «آرامش در حضور دیگران» اثر ناصر تقوایی که زودتر از بقیه ساخته شد اما به دلیل توقیف دیرتر از بقیه نمایش داده شد. «قیصر» از مسعود کیمیایی و «گاو» از داریوش مهرجویی، این سه فیلم سینمای ایران را تکان دادند و ما ناگهان برای اولین بار با فیلمسازهای روبرو شدیم که می‌خواستند، فیلم‌های جدی تر بسازند. البته داریوش مهرجویی کار هنری خود را پیش از فیلم گاو شروع کرده بود، با فیلمی به نام الماس ۳۳ که نادیده گرفته شد، چرا که همه فکر میکردند این فیلم یک فیلم فارسی بی‌درو و بی‌کراست در حالی که اگر این روزها با دقت بیشتری به این فیلم نگاه کنیم، می‌فهمیم که مهرجویی در این فیلم سعی کرده بود یک پارودی بسازد. الماس ۳۳ نوعی شوخی بود به سینمای آن روزها. بعد فیلم جدی «گاو» را ساخت،